

# دانشگاه دیجیتال انسان دیجیتال

نعمت‌الله فاضلی

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی



را وادار به پذیرش اصلاحات دموکراتیک در دانشگاه می‌کند. به علاوه، تأثیرات فناوری دیجیتال به مراتب گسترده‌تر و سریع‌تر از تحولات صنعت چاپ است. اگر صنعت چاپ و حمل و نقل زمینه ظهور «عصر مدرن» را در طول چند قرن فراهم کردند، انقلاب دیجیتال در کمتر از یک دهه باعث ظهور «عصر فرامدرن» شده است. انقلاب دیجیتال و پیدایش دانشگاه پست مدرن به بررسی این تحول در آموزش عالی از دیدگاه معرفت‌شناختی و آموزش اختصاص دارد.

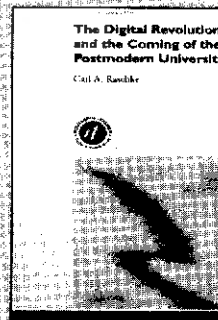
جوهر کتاب بر چند گزاره ساده استوار شده است. اول،

معماری ارتباطات دیجیتال فهم تازه‌ای از مفهوم «فضای دانش» (Space of Knowledge) می‌طلبد. دوم، این مفهوم تازه با نوعی تلقی فلسفی هماهنگ است که بر نظریه بازنمایی، زبان و تبادل نمادین (Symbolic Exchange) استوار است. این نظریه و طرز تلقی غالباً در واژه «فرانگرای» یا پست مدرنیسم خلاصه می‌شود. سوم، چنین دانشی را

انقلاب دیجیتال و پیدایش دانشگاه فرامدرن کتاب موجز و مختصری است که به بررسی پدیده جهان‌گستر و وسیعی به نام تأثیر ظهور فناوریهای رایانه‌ای و مجازی بر آموزش عالی و دانشگاه می‌پردازد. کتاب با طرح این نکته آغاز می‌شود که «آموزش عالی مدت طولانی است که در «وضعیت بحرانی» است.» آنگاه به بحران‌های ناشی از دو جنگ جهانی، جنگ سرد، بحران تحولات دهه شصت و هفتاد و جنبش دانشجویی اروپا و آمریکا در این دهه‌ها، و بحرانهای سیاسی دهه نود و تأثیرات آن بر آموزش عالی اشاره می‌کند. ظهور آموزش و یادگیری

دیجیتال یا رایانه‌مدار تحول تازه‌ای است که به اعتقاد کارل راسکه «نباید تجربه‌ای درونی در محیط آموزشی، بلکه تغییری اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی» فهم شود. راسکه معتقد است همان‌طور که اختراع صنعت چاپ و گسترش سواد، کلیسای کاتولیک را وادار به پذیرش تحولات فرهنگی و آموزشی ناشی از فناوری کرد، اقتصاد و آموزش دیجیتال نیز به همان نسبت ما

- The Digital Revolution and the Coming of the Post - Modern University  
- Carl a. Raschke  
- London and New York: Routledge Falmer  
- 2003



راسکه به این مسئله که در عصر دیجیتال،

هر نوع ایده و داده‌ای بدون گذر از صافی

سنجش اهل علم، سریعاً به اقصی نقاط عالم

منتشر می‌شود و گفته می‌شود که در این عصر،

آگاهی و اطلاعات، افزایش و شعور و شناخت

کاهش می‌یابد، بی‌توجه بوده است



پرسشی که مؤلف بدون پاسخ می‌گذارد

این است که آیا انقلاب دیجیتال می‌تواند

از تأثیرات بازار بر دانشگاه بکاهد؟



راسکه معتقد است همان‌طور که صنعت چاپ،

کلیسا را وادار به پذیرش تحولات فرهنگی

و آموزش کرد، اقتصاد و آموزش دیجیتال نیز

به همان نسبت ما را وادار به پذیرش

اصلاحات دموکراتیک در دانشگاه می‌کند

آموزش عالی ناگزیر باید پاسخ مناسبی برای رویارویی با این چالش فراهم کند. زیستن در «زمانه دیجیتال» یا زمانه «ارتباطات شبکه‌ای» که همان «عصر اطلاعات» یا به تعبیر دقیق‌تر «عصر دانش» است، شرط دوره پست مدرن کنونی است.

در عصر صنعتی مبادله «مصنوعات» و «کالاها» اساس مبادلات بود، اما در عصر پست مدرن «مبادله نمادین» یا مبادله نمادها اساس تمام دادوستدهاست. «نشانه» در نظام مبادلات جانشین «کالا» شده است. در نتیجه اقتصاد امروز بیش از آنکه «مادی» باشد، «نمادی» است. در چنین فضایی مفهوم دانشگاه، آموزش، کلاس درس و یادگیری آن‌گونه که به آن خو کرده‌ایم دیگر کارکرد و معنایی ندارد. احساس بحران در آموزش عالی ناشی از ویران شدن سنت‌هایی است که نمی‌توانند در مقابل انقلاب دیجیتال مقاومت کنند.

دیگر در عصر دیجیتال معلم، چهار دیواری کلاس درس، تدریس کردن، جزوه‌های آموزشی محدود، و عده زیادی از جوانان که به نام دانشجو پای صحبت استاد می‌نشینند، بی‌معنا شده است. استاد نقش مشاور و تسهیل‌گر و فراهم‌کننده نرم‌افزارها و فهرست منابعی را دارد که به نحو نامحدودی در شبکه‌ها موجود است. الگوی آموزش پست مدرن مبتنی بر «نگرش تمرکززدایی» است که بر تولید دانش به جای صرف دانش استوار است. «فضای دانش» جدید و تازه‌ای ظاهر شده است که بر فضاهای زمین، سرزمین و تجارت - فضاهایی که در گذشته چیره بودند - غلبه کرده است. اغلب مفهوم آموزش با فضاهای ملموس مادی مثل مدرسه، کلاس درس و معلم تعریف شده است. اما فضای دانش جدید مبتنی بر «جهان شبکه‌ای شده» و «جامعه اطلاعاتی» است که در آن «بزرگراهها و جریان‌های اطلاعاتی» موجود در «جهان مجازی» عوامل و مؤلفه‌های تعیین‌کننده آن هستند. در نتیجه، «مکان» و «محل فیزیکی» که جایگاه سنتی و تعریف شده‌ای در آموزش داشت، در حال متزلزل شدن است. حتی این نگرش که «مغز» محل تولید دانش است، با چالشهای جدی روبه‌رو شده است. در نتیجه دیگر برای دانش و آموزش به سختی می‌توان تجسم‌های فیزیکی پیدا کرد.

دانشگاه قرن بیستم و یکم برخلاف دانشگاه قرن بیستم بر مبنای اصول «بی‌محل» و «بی‌مکانی» - که بر «مجازیت» و منابع لایتنهای اطلاعات جهان پست مدرن استوار است - توسعه و گسترش می‌یابد. از این رو دانشگاه دیگر آن چیزی نیست که تاکنون می‌شناختیم. دانشگاه دیگر «ابردانشگاه» است.

مؤلف در فصل دوم، با عنوان انقلاب سوم دانش و پیدایش ابر دانشگاه، «انقلاب سوم» را برای تبیین و توصیف تحولات آموزشی در دانشگاه عصر پست مدرن به خدمت می‌گیرد. راسکه سخن گفتن و پیدایش زبان را «انقلاب اول»، اختراع خط و نوشتن را «انقلاب دوم» و فناوری دیجیتال را «انقلاب سوم» در آموزش می‌نامد. به معنای دقیق‌تر منظور راسکه از انقلاب سوم تحول از وضعیتی است که دانش از انکا بر نظام صنعتی و کالایی که به طور محلی متمرکز است به نظامی از دانش به منزله فرآیندی جهانی، مصرف - مدار و فعال از پژوهش، اکتشاف و تعامل تغییر یافته است.

روشهای ارزان، عمومی، ساده، جهانی و شبکه‌ای ارائه و توزیع دانش که به برکت اینترنت ایجاد شده، نه تنها روش بازنمایی و عرضه دانش را دگرگون کرده، بلکه معنای دیگری از آموزش خلق کرده است. «آموزش دیجیتال» نه تنها امکان یادگیری از «راه دور» را فراهم آورده، بلکه یادگیری از فاصله بی‌نهایت دور را در کنار یادگیری در کلاس قرار داده و جذابیت، خلاقیت و مؤثربودگی آموزش دیجیتال آن را از روشهای سنتی «یادگیری نزدیک» (کلاس) در موقعیت برتر نشانده است. علاوه بر این، «آموزش دیجیتال» فرآیندهای یادگیری و آموزش را متعامل‌تر، فعال‌تر، دوسویه، بی‌مکان، دموکراتیک، عادلانه‌تر و مشارکت‌جویانه‌تر کرده است. در پایان این فصل، راسکه دو پارادیم سنتی و پارادیم جدید دیجیتالی را از هم تفکیک

می‌توان «ابردانش» (hyperknowledge) نامید، زیرا نامید، زیرا مرزهای دانش را به ابعاد و جهت‌های غیرقابل پیش‌بینی سوق می‌دهد. سرچشمه چنین «ابردانشی» جایی است که می‌توان آن را «ابردانشگاه» (hyperuniversity) نامید.

راسکه برای تبیین دیدگاه مذکور نوشته موجز خود را در نه فصل به صورت زیر سامان داده است:

- 1) آموزش عالی و شرط پست مدرن
- 2) انقلاب سوم دانش و پیدایش ابردانشگاه
- 3) از کاروان دانش قرون وسطی تا بزرگراه اطلاعاتی: به سوی معرفت‌شناسی تازه‌ای از مفهوم یادگیری
- 4) معاهده اینترنت و ظهور معماری یادگیری دیجیتال
- 5) آن سوی آموزش: عصر تعامل و «صحنه» یادگیری دیجیتال
- 6) ابرمتن و ظهور فضای تازه یادگیری لیبرال
- 7) دانشگاه جهانی
- 8) فضای دانش

فصل نخست با جمله‌ای از ژان بودریار آغاز می‌شود که «دانشگاه در حال ویران شدن است». به اعتقاد راسکه این بیان تند و تیز بودریار به معنای چالش بزرگی است که ظهور عصر پست مدرن در مقابل آموزش عالی نهاده است و

می‌کند. به اعتقاد وی تفاوت‌های زیر در دو پارادایم «دانشگاه سنتی» و «دانشگاه جدید دیجیتال» وجود دارد:

O دانشگاه سنتی «نهادهی» و «متمرکز» است، در حالی که «دانشگاه جدید» به سوی «تمرکز زدایی» و «شخصی شدن» حرکت می‌کند.  
O از نظر آموزش و مدیریت، دانشگاه سنتی اقتدارگرا، از بالا به پایین است، در حالی که در دانشگاه جدید، آموزش و مدیریت «پایین به بالا» مشتری مدار (Client - Centred) و طراحی و سازمان یافته بر مبنای بازده و برون‌داده‌ها و «وظیفه محور» است.

O از نظر الگوی کسب دانش، دانشگاه سنتی مبتنی بر «راهنمایی و هدایت رسمی»، «دوره‌ها بر مبنای دروس مشخص و معین شده همشکل» و «تعلیم محتوا و دروس مشخص» است، در حالی که دانشگاه جدید بر مبنای روش‌های «خودآموزی» دانشجویان، رشته‌ها و برنامه‌ها و دروس با هدف‌های مشخص و دانما در حال تغییر، و دروس تماماً انتخابی بر مبنای نوع تقاضای دانشجو است.

فصل سوم، از کاروان دانش قرون وسطی تا بزرگراه اطلاعاتی: به سوی معرفت‌شناسی تازه‌ای از مفهوم یادگیری، به بررسی این پرسش اختصاص دارد که ورود رایانه به محیط کلاس درس چه تجربه آموزشی و تأثیری به جای می‌گذارد؟ پاسخ راسکه این است که اگر چه ظاهراً فناوریها و رسانه‌های رایانه‌ای و به‌خصوص اینترنت رابطه‌های چهره به چهره فردی را کاهش می‌دهد و مونیتور و رایانه واسطه افراد خواهند شد، اما در واقعیت تعامل، فعالیت فردی، مشارکت و آموزش و یادگیری چند سویه و فعال رشد و توسعه یافته است. او استدلال می‌کند همان‌طور که ورود رادیو و تلویزیون باعث رونق و افزایش تعاملات و ارتباطات اجتماعی شد و به بدیلی برای روابط فردی مبدل نشد، کاربرد رایانه در آموزش و در سطح کلی‌تر در جامعه به کاهش روابط چهره به چهره نمی‌انجامد به اعتقاد مولف فهم منطق تعاملی «آموزش دیجیتال» مستلزم درک معرفت‌شناسی جدیدی است که در آموزش ایجاد شده، منطقی که بر رشد خلاقیت یادگیرنده و فردیت و استقلال و نه کنترل او تأکید می‌کند.

راسکه در فصل معاهده اینترنت و ظهور معماری یادگیری دیجیتال (فصل چهارم) استدلال می‌کند که معماری و ساخت اینترنت به گونه‌ای است که نوع ماشین، محل استفاده، نوع کاربر و دیگر ویژگیها و مختصات محیطی تأثیر چندانی بر آن نمی‌گذارد. از این رو شبکه ارتباطات و تعاملاتی که اینترنت ایجاد می‌کند نه تنها گستره جهانی دارد بلکه در درونی‌ترین لایه آن تنوع بی‌شماری از فرهنگها و جمعیت‌های انسانی قرار گرفته است. بدین ترتیب اینترنت همکاری و تعاملی جهانی در آموزش و خلق دانش ایجاد می‌کند و در نتیجه تأثیرات بازدارنده تمایزات هویتی و فرهنگی سنتی در پیشرفت و تحول دانش و آموزش به حداقل ممکن کاهش می‌یابد. مؤلف آنگاه از منظری تئوریک به تحلیل فلسفی رابطه گفت‌وگویی و دیالکتیکی می‌پردازد که از طریق شبکه‌های مختلف و نظام ارتباطی اینترنتی (مانند پست الکترونیکی) در آموزش و خلق دانش ایجاد می‌شود. به اعتقاد وی شبکه اینترنت و تعاملات جهان مجازی، «هوش جمعی» را توسعه می‌بخشد.

فصل آن سوی آموزش: عصر تعامل و «صحنه» یادگیری دیجیتال، به بررسی پنج الگوی یادگیری و آموزش و جایگاه «انقلاب دیجیتال» در آنها می‌پردازد. به اعتقاد راسکه ما پنج الگوی متفاوت آموزش را تاکنون تجربه کرده‌ایم: اول «الگوی چینی» که بر فراگیری آنچه از نظر ایدئولوژیک و اجتماعی مقبول است، تأکید دارد؛ دوم، «الگوی دانشگاهی» که از یونان باستان آغاز می‌شود و بر تولید دانش و رشد فرد تکیه دارد؛ سوم «الگوی مذهبی» که از اسلام و ادیان دیگر نشئت می‌گیرد و بر یادگیری آنچه موجب رستگاری است تأکید دارد؛ چهارم «الگوی صنعتی» که بر یادگیری مهارت‌های مناسب برای توسعه اقتصادی و نظام سرمایه‌داری و صنعتی تأکید دارد؛ راسکه آخرین الگورا



الگوی معامله‌ای (transactional) می‌نامد که می‌تواند الگوی اطلاعاتی هم نامیده شود. این الگو که مبتنی بر حضور رایانه است، یادگیری و یاد دادن را از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر می‌داند و در آن به جای معلم و متعلم، تعداد کثیری از عوامل مشارکت دارند. در این الگو کلیت «فضای یادگیری» متفاوت از تمام الگوهای دیگر است. «فرهنگ دیجیتال» بر تجربه، اکتشاف و کنجکاوی دائم و «خود انتخاب‌گری» فرد استوار است. در چنین فضایی پژوهش دیجیتال و مفهومی تازه از دانش شکل می‌گیرد که با الگوهای چهارگانه دیگر متفاوت است.

فصل ششم با عنوان ابرمتن و ظهور فضای تازه یادگیری لیبرال به بررسی و مقایسه «فضای یادگیری» و نظام سنتی که متن مکتوب با اقتدار، هویت، مکان و مؤلف معین در آن حضور دارد و در مقابل «فضای مجازی» یا «ابرمتن» که تمام مؤلفه‌های مذکور معنای سنتی خود را از دست می‌دهند، می‌پردازد. فصل هفتم به بررسی اصول پست مدرنیسم به منزله نوعی نگرش و جهان‌بینی و جایگاه دانشگاه در آن اختصاص دارد. به اعتقاد راسکه «فضای دانش» تازه‌ای به نام «فضای دانش پست مدرن» شکل گرفته است که در آن ابرمتن، ابرهوش، ابرفضا و ابردانشگاه، جانشین متن، هوش و فضا و دانشگاه شده است. مؤلف در این فصل به بررسی موردی دانشگاه باز (open university) بریتانیا می‌پردازد.

از اطلاعات و داده‌های تجربی و مطالعات موردی متعدد سودجسته است، اما ماهیتاً بحثی نظری و فلسفی و معرفت‌شناختی درباره آموزش و ماهیت دانشگاه باتوجه به تأثیرات فناوری‌های اطلاعاتی و دیجیتال است. از این منظر اثری درخور توجه است و باتوجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام آموزش - اعم از آموزش عمومی و مدرسه و آموزش عالی - در ایران و ضرورت تبیین و شناخت ابعاد فلسفی و معرفت‌شناختی تحولات فرهنگی، ترجمه این اثر می‌تواند مفید باشد و مورد توجه صاحب‌نظران قرار گیرد.

به علاوه، از آنجا که مباحث مربوط به فناوریهای اطلاعاتی و دیجیتالی و همچنین مباحث پست مدرن ارتباط تنگاتنگی با مسئله جهانی شدن دارند، انقلاب دیجیتال و پیدایش دانشگاه فرامدرن را می‌توان شرحی بر چگونگی تأثیر فرآیندهای جهانی شدن و تحولات آموزش عالی دانست. علی‌رغم گسترش مباحث جهانی شدن، تاکنون کمتر مقوله آموزش عالی و نقش و جایگاه آن در این زمینه بررسی شده است. ترجمه این کتاب را می‌توان کمک نظری مهمی نیز برای جبران خلأ موجود به حساب آورد.

## فصل نخست با جمله‌ای از ژان بودریار آغاز می‌شود که

«دانشگاه در حال ویران شدن است».

به اعتقاد راسکه این بیان تند و تیز بودریار به معنای

چالش بزرگی است که ظهور عصر پست مدرن

در مقابل آموزش عالی نهاده است

در عصر صنعتی مبادله «مصنوعات» و «کالاها» اساس مبادلات

بود، اما در عصر پست مدرن «مبادله نمادین» یا مبادله نمادها

اساس تمام دادوستدهاست.

«نشانه» در نظام مبادلات

جانشین «کالا» شده است

دانشگاه جهانی به عنوان آخرین فصل به بررسی تأثیر انقلاب دیجیتال بر گسترش فرآیندهای جهانی در آموزش عالی، از دیدگاه یادگیری، اختصاص دارد. به اعتقاد راسکه اینترنت امکان دسترسی به دانش در سطح جهانی را به نحو بی‌نظیری افزایش داده است. در یک سطح، «انقلاب دیجیتال» باعث گسترش دانش در بین تمام طبقات و گروه‌ها شده است. در نتیجه نوعی «جهانی شدن از پایین» رخ داده است که طی آن مردم عادی مانند نخبگان و دیگر گروه‌های برخوردار اجتماعی به دانش روز دسترسی پیدا کرده‌اند. در سطح کلان نیز توزیع دانش، جهانی شده است و کشورهای کمتر توسعه یافته می‌توانند بیش از هر زمان دیگری به دانش روزآمد دسترسی پیدا کنند. راسکه استدلال می‌کند با توجه به این واقعیت که کشورهای جهان سوم یک دهم کشورهای جهان اول می‌توانند برای آموزش دانشجویان سرمایه‌گذاری کنند، در نتیجه اینترنت و فناوریهای اطلاعاتی و الکترونیکی امروز می‌توانند بیش از هر چیز دیگری در خدمت توسعه کشورهای توسعه نیافته قرار گیرند. وی استدلال می‌کند انقلاب دیجیتال، انحصارهای گروهی، منطقه‌ای و بین‌المللی در علم را درهم می‌ریزد و باعث بسط عدالت آموزشی و پژوهشی در سطوح مختلف می‌شود. اشاره مشخص راسکه در این زمینه به نقش «نرم‌افزارهای آموزشی» (courseware) است که در ابتدا دانشگاه ماساچوست (MIT) آن را متداول کرد.

راسکه در آخرین فصل کتاب خود به بررسی این موضوع می‌پردازد که «فضای سایبر» همان «فضای دانش» است و تأثیر انقلاب دیجیتالی بر آموزش عالی به مراتب بیش از تغییراتی مانند تسهیل و گسترش ارتباطات در فضای دانشگاه به کمک پست الکترونیکی، به کارگیری فناوری اطلاعاتی در آموزش و پژوهش، وجود نرم‌افزارها، فناوری آموزشی، گسترش جهانی تعامل میان دانشگاهیان و تغییرات و تأثیراتی از این نوع است. به اعتقاد وی انقلاب دیجیتالی مفهوم دانش و نحوه نگرش به آموزش و پژوهش دانشگاهی را از نظر معرفت‌شناختی به طور کامل دگرگون کرده و پارادایم تازه‌ای به وجود آورده است.

### بررسی کتاب:

کارل راسکه استاد برجسته مطالعات دین دانشگاه دنور (Denver) آمریکا، فیلسوف، دین‌شناس و متخصص مسائل آموزش عالی و تعلیم و تربیت، یکی از پرکارترین نظریه‌پردازان زمانه ماست که بیست عنوان کتاب و چهارصد مقاله در طیف گسترده‌ای از مطالعات دینی برای مخاطبان عمومی و متخصص دانشگاهی نوشته است. او با انتشار «آتش و گل‌های رز: پست مدرنیته و اندیشه بدن» به جرگه شارحان پست مدرن پیوست. کتاب «انقلاب دیجیتال و پیدایش دانشگاه پست مدرن» نخستین اثر او در زمینه آموزش عالی است. در این کتاب تلاش کرده نظریه‌اش از پست مدرنیسم را به منزله نوعی جهان‌بینی و تفکر در آموزش عالی به کار بندد. از آنجا که متخصص مطالعات دینی است ساختار کتاب به نحو پنهانی مقایسه‌ای بین مفهوم آموزش و آموزش عالی و دانشگاه از منظر مسیحیت و کلیسای کاتولیک به منزله الگویی متمایز از الگوی پست‌مدرن در خود دارد.

انقلاب دیجیتال و پیدایش دانشگاه پست مدرن اگرچه



کتاب جنبه آموزشی ندارد و برای تدریس نوشته نشده است اما دانشجویان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، آموزش، تعلیم و تربیت، مطالعات پست‌مدرن، و مطالعات آموزش عالی می‌توانند از آن به منزله یک منبع نظری دارای دیدگاه خاص استفاده کنند. یکی از امتیازات کتاب زبان نسبتاً ساده و قابل فهم و ملموس آن است که در میان نویسندگان و شارحان پست مدرن چنین سبکی عمومیت ندارد. مطالعات موردی و اطلاعات تجربی متعدد کتاب باعث می‌شود که خواننده مباحث نظری را قابل فهم و ملموس احساس کند اگرچه مؤلف همان واژگان و تعابیر موجود در گفتمان پست مدرن را به خدمت گرفته است. آنچه خواننده غیراروپایی و غیرامریکایی این کتاب را ممکن است کسل کند، توجه اندک راسکه به وضعیت متفاوت کشورهای غیرغربی در زمینه انقلاب دیجیتال و پیامدهای آن در آموزش عالی این کشورها است. اگرچه مؤلف در جایی به نحو کوتاه اشاره‌ای به کشورهای جهان سوم و نقش شبکه اینترنت در توزیع عادلانه‌تر و گسترش دانش روزآمد دارد اما در سرتاسر کتاب از این نکته فراتر نمی‌رود.

## به اعتقاد راسکه «فضای دانش» تازه‌ای به نام

«فضای دانش پست مدرن» شکل گرفته است

که در آن ابرمتن، ابرهوش، ابرفضا و

ابر دانشگاه، جانشین متن، هوش و

فضا و دانشگاه شده است

همچنین، راسکه مجموعه تأثیر و تأثرات انقلاب دیجیتالی بر آموزش عالی را بدون ارزیابی و در نظر گرفتن سایر عوامل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مؤثر بر آموزش عالی و دانشگاه در نظام سرمایه‌داری غرب تحلیل کرده است. این نکته که پارادایم سنتی دانشگاه افول کرده و پارادایم جدیدی به منصفه ظهور رسیده است، حرف تازه‌ای نیست. ریڈینگز در کتاب مشهور «دانشگاه در ویرانی» با بیانی بسیار رسا این موضوع را تحلیل می‌کند که «دانشگاه از مرحله‌ای که از دوره روشنگری آغاز شد و تاریخ دانشگاه و آموزش عالی را شکل داد بیرون آمده و وارد دوره «مابعد تاریخ» شده است». پرسش این است وقتی که دانشگاه تحت تأثیر «اقتصاد بازار» به «مؤسسه خدمات عمومی» تبدیل شده است، آیا تحولات انقلاب دیجیتال می‌تواند تأثیرات بازار بر فعالیت دانشگاه به منزله نهاد مستقل را کاهش دهد؟

همچنین بسیاری این پرسش را مطرح کرده‌اند که در کنار تولید فزاینده اطلاعات، داده‌های رنگارنگ و «انفجار دانش»، ما با وضعیت «پایان شناخت در آموزش عالی» (Barnet and Griffin, 1997) و «انفجار جهل» (Luckasiewicz, 1994) مواجهیم. شرایطی که هر نوع اطلاعات، ایده، و داده‌ای بدون گذر از صافی سنجش و ارزیابی اهل علم سریعاً به کمک «رسانه‌های مجازی» به اقصی نقاط عالم گسترش می‌یابند؛ شرایطی که گفته می‌شود «آگاهی» و «اطلاعات» افزایش، اما «شعور»، «شناخت» و «قوه تجزیه و تحلیل انتقادی» کاهش می‌یابد. انتظار می‌رود کتابی که قصد بررسی تأثیر انقلاب دیجیتال بر آموزش عالی را دارد به این پرسش، پاسخی روشن بدهد که کارل راسکه اساساً آن را نادیده گرفته است.

پرسش دیگری که راسکه از مواجهه با آن اجتناب کرده بحث سرنوشت علم و اعتبار آن است که تحت تأثیر جریانهای معرفت‌شناسی جدید نقد شده است. بسیاری از اندیشمندان پست مدرن این نظریه را مطرح می‌سازند که اگرچه شاهد پیشرفتهای شگرف تکنولوژی و ظهور نظریه‌ها و ایده‌های علمی هر لحظه نو شونده هستیم، اما مشکوک‌تر از هر زمان دیگری در تاریخ علم، در «اعتبار و روایی» دانش بشری تردید داریم و مرددیم که با ظهور «معرفت‌شناسیهای پسامدرن» و بحرانهای «مشروعیت» (Habermas, 1972) «بازنمایی» (Marcus and Fisher, 1999:7) و «عینیت» (Foucault, 1972) در روش‌شناسی و فلسفه علوم، هویت دانشگاه به منزله نهاد تولیدکننده «دانش معتبر» و موثق چه خواهد شد؟ بدون تردید «انقلاب دیجیتال» نمی‌تواند در این زمینه بدون تأثیر باشد. همان‌طور که راسکه به درستی تحلیل می‌کند انقلاب دیجیتال یکی از پایه‌های پست‌مدرنیسم است. اما نقد پست مدرن اعتبار معرفت‌شناختی علم را به چالش کشیده است. مشخص نیست پاسخ راسکه به منزله مدافع نقش انقلاب دیجیتال در ظهور پارادایم جدید آموزش عالی به عنوان پارادایمی که فرآیند رشد علم را پیش می‌برد، به این پرسش چیست؟ پرسشی که شاید می‌بایست در کانون بحث او قرار می‌گرفت.

پی‌نوشت:

1) Fire and Roses: Postmodernity and the Thought of the Body. State University of New York press, 1995.

